

- ۲..... بحث تشبیب:
- ۲..... ادله حرمت تشبیب:
- ۳..... عنوان هفتم: عنوان لهو و باطل.....
- ۳..... ریشه دار بودن مفهوم لهو و لعب:
- ۴..... تعریف لهو و لعب:
- ۴..... انواع لعب:
- ۴..... نوع اول: لعب مطلق.....
- ۴..... نوع دوم: لعب نسبی.....
- ۵..... تفاوت ما لم يقصد به غرض عقلائی و لا يترتب علیه غرض عقلائی:
- ۶..... بحث نسبت و غیر نسبت:
- ۶..... نکته پایانی:
- ۷..... حکم تکلیفی لعب:
- ۷..... تعریف لهو:
- ۸..... نسبت لهو و لعب:
- ۸..... اقسام لهو:

بحث تشبیب:

دو بحث عمده قبلاً بحث کردیم. یکی اینکه تشبیب بما هو هو و به عنوانه در روایات و اخبار مطروحه نیست. و از این جهت است که برای حرمت آن و حرمت تکسب به آن فقها متمسک شده اند به عناوین دیگر و قواعد عامه دیگری که انطباق بر تشبیب است. آنوقت نوع انطباقش که به طور کامل تشبیب را در بر می گیرد یا نه، این چیزی است که باید در هر یک از عناوین بحث بشود که این نکته را در مقدمات ذکر کردیم. یکی هم گفتیم که اگر بخواهیم نظام جامعی از تشبیب و آنچه که با آن هم خانواده است از نظر بحثی تنظیم کنیم، بایستی یک بحث جامعی به این شکل بیاید که توصیف غیر و توصیف دیگران در بیان شخص چه حکمی دارد که اقسامش را ذکر کردیم. گفتیم توصیف الغیر یا در مقام مدح است یا مذمت است و هر کدام اقسامی داشت که یک قسم آن در حقیقت اینجا بحث می شود. و اگر کامل بحث بشود، برای اینکه به آن نگاه جامع فقهی و دینی در این باب به طور کلی به صورت نظام مند نزدیک بشویم آن چیزها را باید در کنار هم قرار داد. که بخشی در اینجا است و بخشهایی هم در موارد دیگر فقهی مطرح می شود. یک قسمتهایی هم در اخلاق مطرح شده و فقها به صورت روش مندش پرداخته اند. در آینده انشاءالله به بخشهای دیگر هم می پردازیم.

ادله حرمت تشبیب:

ادله ای که به آن تمسک شده، چون اینجا دلیل خاصی نیست، همه قواعد عامه و عناوین عامه ای است که به آن تمسک شده است. از جمله ایذاء، اشاعه فحشاء، منافاته للعفاف، تهییج شهوانی، سخریه و استهزاء، هتک، اینها عناوین عامه ای بود که مورد بحث قرار دادیم. در همه این قواعد عامه و قوانین عامه چند نکته جای تأمل داشت، یکی بحث صغروی بود که آیا همیشه تشبیب مصداق ایذاء و هتک و اشاعه و تهییج و سخریه است؟ یا نه؟ که معمولاً می گفتیم که انطباق کلی نیست، گرچه در بعضی از آنها غالباً اینطور است، ولی انطباق کلی ندارد.

بحث دوم هم در هر یک از این مباحث بحث کبروی بود، که آیا خود این عنوان یک حرمت عامه کلیه دارد؟ یا ندارد؟ که در این جهت یک مقدار این عناوین متفاوت بود که ملاحظه کردید.

عنوان هفتم: عنوان لهو و باطل

با این بیان که قول لهو و فعلش هم گاهی گفته شده، ولی قول الزور که در قرآن هم آمده گفته شده که منظور لهو است و اصولاً لهو امر محرمی است و تشبیب هم مصداقی از لهو است. این هم استدلال دیگری است که اینجا شده است. این بحث هم مانند مباحث گذشته و بر همان منوال مباحث گذشته مشتمل بر یک بحث صغروی و یک بحث کبروی است. یکی اینکه آیا تشبیب به طور مطلق و همواره جزء لهو به حساب می آید؟ یا اینکه نه؟ این یک بحث است که بحث صغروی است. بحث دوم این است که آیا به طور مطلق عمل لهوی و قول لهوی مطلقاً حرام است؟ یا حرام نیست؟

بحث کبروی و دوم را باید ابتدا تعرض اجمالی به آن داشته باشیم، گر چه بحث لهو در بحث غنا و اینها برسیم خود فقها مطرح کرده اند و در آنجا مبسوط تر بحث خواهیم کرد. برای توضیح این بحث کبروی و اصل اینکه عمل لهوی یا قول لهوی تکلیفاً امر حرامی است؟ یا نه؟ و مطلقاً حرام است؟ یا بعضی از انواعش حرام است؟

ریشه دار بودن مفهوم لهو و لعب:

در قرآن کریم لهو و لعب مکرر آمده که در چند آیه هم لهو لعب در کنار هم آمده *أَنَّمَا الْحَيَوهُ الدُّنْيَا لَهْوٌ لَعِبٌ* در سوره حدید آمده، گاهی لهو جلوتر و گاهی لعب جلوتر است. گاهی این دو تا است، ولی گاهی نه و تفاخر فی الاموال و الاولاد تا آخر اصل این است که لهو لعب در قرآن آمده و به نحوی در قرآن در مقام مذمت هم است. این یک دسته از آیات است که *إِنَّمَا الْحَيَوهُ الدُّنْيَا لَهْوٌ لَعِبٌ* به تنهایی یا به اضافه و زینت و تفاخر و تکافر فی الاموال و الاولاد. بعضی هم آیات آمده که در موارد خاص مثلاً *لَا تَهْلِكُوا أَمْوَالَكُمْ* و *لَا أَوْلَادَكُمْ* عن ذکر الله. از این قبیل چیزها آمده است. که در بسیاری از این موارد آیات در مقام مذمت است. در بعضی از این موارد هم در مقام توصیف واقعیت دنیا است. ولی به هر حال نوعی نکوهش و مذمت هم از آن بیرون می آید. *إِنَّمَا الْحَيَوهُ الدُّنْيَا لَهْوٌ لَعِبٌ* و زینت و تفاخر و تکافر فی الاموال و الاولاد این درست است که توصیف زندگی دنیا را می کند. ولی یک نوع نکوهشی هم در آن هست، یعنی اگر دنیای همینطوری باشد و فقط همین محتوا و روح را داشته باشد، امر پسندیده ای نیست. گر چه طبیعت دنیا اینطور است، ولی قرآن در مقام این است که شما در دام این وضع طبیعی دنیا نیفتید. در روایات هم طبعاً آمده و با کلمه لهو آمده و گاهی قول زور هم منطبق شده بر این مسأله و در فقه هم بحث لهو و امثال آن در بحث غنا مطرح می شود و به طور مستقل هم در مکاسب بحث کرده است.

تعریف لهو و لعب:

این است که لعب فعلی است که غرض عقلایی صحیحی ندارد. این تعبیری است که در مفردات و بعضی کتب دیگر لغت آمده است. به این معنا است که هم در فعل لعبی ما داریم. قول لعبی هم به عنوان اینکه خود آن هم فعلی است همینطور است. که لعب فعلی است که غرض عقلایی صحیح ندارد. منتهی اینجا فعل معنای عام دارد. گفتار هم یک نوع فعل انسان است. گفتاری هم غرض عقلایی نداشته باشد، آن هم به نحوی لعب است. گر چه در گفتار هم هزل و شوخی و مزاح هم گفته می شود. چیزهایی که غرض عقلایی تام و صحیحی ندارد. این مفهوم لعب است که خود لعب هم باید بحث فقهی راجع به آن کرد.

انواع لعب:

دو نوع لعب داریم، لعب مطلق و لعب نسبی،

نوع اول: لعب مطلق

بعضی از افعال و امور هست که لعب مطلق است. یعنی غرض عقلایی صحیح به طور کلی برایش مترتب نیست. مثلاً آنچه که احیاناً در بچه ها انجام می شود یا بزرگتر ها چیزی که با هر نگاهی حساب بشود، عقل سلیم آن را امر عقلایی نمی داند. این یک نوع لعب است که اللعب به قول المطلق یعنی از هر زاویه و منظری به این عمل و گفتار نگاه بشود، هیچ ارزش عقلایی ندارد. و عقل سلیم و عقلا بما هم عقلا به طور قاطبه و عامه آن امری است مثلاً کاری که بچه ای می کند که هر که بیاید این کار اثر ندارد. یک عمل ممکن است که در شرائطی برای عقلا لعب نباشد، ولی یک وقتی لعب باشد. مثلاً جمع کردن آشغالهایی که در خیابان بوده، در صد سال قبل هیچ فایده ای نداشت، ولی الان وقتی آنها را جمع بکند اثر دارد. می شود همانی که وقتی لعب و دیوانه گری بوده است. این یک نوع لعب است که چیزی که به طور مطلق نباشد. که بیشتر در امال مجانبین مصداق پیدا می کند. که به طور مطلق و با هر ملاحظه و حسابی این هدف صحیحی ندارد. عقلا بما هم عقلا، یعنی هیچ غرض عقلایی ارزشمندی در این نیست.

نوع دوم: لعب نسبی

لعب نسبی است که اتفاقاً مهم است و چیزی است که در قرآن و منطق دینی مهم است. لعب نسبی معنایش این است که از یک منظر ممکن است چیزی خیلی جدی باشد. ولی وقتی که افق دید عوض بشود، همان کار جدی شوخی بشود. این همان چیزی است که در قرآن به این ناظر است تا اینکه آن لهو باشد. چیزی که در قصه حضرت

یوسف دارد که ارسلمهم معنا یرتع و یلعب در آنجا آن لعب بچه گانه بوده و بزرگانی که بازی می کنند. ولی در عمده موارد قرآن که *إنما الحیوه الدنیا لهو لعب* که تعابیر تقدیم و تأخیر دارد در اینجا این لعب نسبی است، یعنی خیلی کارها است که با یک منطقی و در یک سطحی عقلایی هم هست، ولی همان کار با یک نگاه بلند تر می بینید که حتی عقلا هم اگر آن نگاه را پیدا بکنند، می گویند نه اینطور نیست. که با تفاوت دیدگاهها و افقهای دید این امر لعب می شود، یا لعب نمی شود. اینکه ما در زندگیمان خدا را در نظر نگیریم، این امری است که با منظر عقلایی معمولی اش کارهای عقلایی است که انجام می شود. ولی اگر کسی بیاید با افق بالاتری نگاه بکند. وقتی که این تأمین سعادت ابدی را می کند. و یک عمر کوتاهی در مقابل آن ابدیت از دست می رود، بدون اینکه نیت پاکی در آن باشد این یک بازی می شود. این تفاوت دید است. کار بچه ها هم همینطور است. یعنی همیشه اینطور نیست که کار بچه لعب مطلق باشد.

تفاوت ما لم یقصد به غرض عقلایی و لا یترب علیه غرض عقلایی:

بین این دو تا تفاوت است. باید ببینیم لعب را به کدام معنا می گیریم. یک وقتی مقصود از لعب آن است که فاعل فعل غرض عقلایی و صحیح و تام عقلایی را قصد نکرده او قصد این غرض و این هدف عقلایی تام صحیح نکرده است. یک وقتی است که می گوئیم نه لعب، یعنی آنیکه هدف و غایت عقلاییه صحیحی ای ندارد ولو او قصد کرده باشد، یا نکرده باشد. بین اینک فی الواقع هدف و غرض عقلایی باشد، یا نباشد و اینک قصد او غرض عقلایی باشد، یا نباشد، تفاوت است. این ما لیس له غرض عقلایی با ما لم یقصد منه غرض عقلایی صحیح بین این دو تا من وجه است. اینطور نیست که متساوی باشد. ما لم یقصد منه غرض عقلایی با ما لا یترب علیه غرض عقلایی این بینهما من وجه است. برای اینکه بعضی از کارها است که نه غرض عقلایی تام دارد، نه قصد این امر شده مثل مجنونی که دارد در عالم خودش با یک زباله ای ور می رود. که این نه غرض عقلایی دارد و نه یک هدف عقلایی بر این مترتب می شود. این اجتماع این دو تا است که هذا فعل که لا یترب علیه غرض عقلایی تام صحیح و لم یقصد الفاعل من غرض عقلایی تماماً صحیحاً این مجمع این دو عنوان است. ولی گاهی هم افتراق پیدا می کند. گاهی می شود یک فعلی لا یترب علیه غرض عقلایی فی الواقع هیچ نتیجه عقلاییه ای برایش مترتب نمی شود، ولی این شخص با جد دارد هدف جدی را تعقیب می کند. واقعاً او دنبال یک هدف جدی است و با قصد جدی و عقلایی دارد حرکت می کند، ولی فی الواقع اینطور نیست و آن هدف در این کار نیست. همانطور که در نکته مقابلش هم گاهی فی الواقع نتیجه عقلایی درستی دارد، ولی او این قصد را ندارد. در بچه ها خیلی وقتها اینطور است. نمی دانیم بچه یک هدف عقلایی را تعقیب می کند. ولی فی الواقع یک هدف خیلی برای این مترتب می شود، آن بازی او خیلی ارزش دارد و موجب شکفتگی روحش است. بنابراین این دو با هم تفاوتی دارد و

انطباق بر هم ندارد و در قصه لعب باید به تفاوت این دو توجه داشت. باید توجه بکنیم که لعب را به آن معنا می‌کنیم یا به این معنا می‌گوییم این دو مفهوم بر هم منطبق نیستند.

بحث نسبیت و غیر نسبیت:

در لعب که می‌گوییم آن که قصد عقلایی در آن نیست، دو نوع است، یک وقتی است که می‌گوییم فاعل قصد عقلایی ندارد، یک وقتی است که نه فی الواقع اینجا می‌گوییم او چیزی را قصد کرده، ولی فی الواقع این امر عقلایی نیست. این تفاوت پیدا می‌کند که نگاه قاصد و فاعل با نگاهی که عقلاً بما هم عقلاً دارند، یعنی با یک نگاه دیگری از بیرون این هم متفاوت است. قصد شخص با آن تصور و تصویری که عقلاً یا از بیرون به فعل می‌شود. این دو با هم منطبق نیست. گاهی منطبق است. گاهی این است که او قصد عقلایی دارد از بیرون هم کسی نگاه بکند و عقلاً باشد آن هم می‌گوید بله این درست است. ولی گاهی اینها جدا می‌شود. ولی خود شخص جدی گرفته و عقلایی می‌داند. ولی کسی از بیرون نگاه بکند می‌بیند که این کار عقلایی نیست. گاهی هم ممکن است شخص خیلی جدی نگرفته یا حالت لعبی دارد، ولی از بیرون که نگاه بکند می‌گوید این خیلی جدی و درست است. این هم این نگاه خود شخص و نگاه بیرونی متفاوت است. آنچه قصد و ترتب بود که امر واقعی است. ولی اینجا تصویری است که از بیرون نسبت به این دارد که آن تصویر هم ممکن است امر واقعی نباشد. کمی با هم تفاوت دارد.

نکته پایانی:

نکته آخری هم که باید اینجا توجه کرد، این است که به یک معنا شاید بشود گفت ما امر مطلق و نسبی در اینجا نداریم و همه اینها در واقع مطلق است. یعنی اینکه گفتیم لعب گاهی مطلق است، گاهی نسبی است، نه لعب حتی آنجایی که زندگی دنیایی و کارهای جدی دنیا را قرآن می‌گوید لعب است. این از منظر نفس الامر و الواقع است. نه نوع قصدی که او می‌کند. اگر از منظر نفس الامر و واقع بگیریم نهایتاً به مطلق می‌رسیم. قرآن هم که می‌گوید *إنما الحيوة الدنيا لهو لعب*. این از حیث ظاهری ما می‌گوییم نسبی است. می‌گوییم برای این کافر این زندگی خیلی جدی است، ولی برای مؤمن لهو لعب است، اگر خدا در آن نباشد. این فی الواقع یا هست، یا نیست. و عالم ماوراء یا هست یا نیست، اگر باشد همین است و اگر نیست آن است. و لذا در مقام اثبات و ظاهر است که احساس می‌شود یک نسبیتی وجود دارد. و الا فی مقام نفس الامر و عالم ثبوت بحث لعب و اینها امور یا لعب است، یا لعب نیست. مطلق هم هست. برای اینکه فی الواقع اگر آخرت و جهان دیگر و ابدیتی باشد و این کاری هم که اینجا در آن خدا وجود ندارد انجام می‌شود بازی است. بنابراین از لحاظ قصد ممکن است، تفتین و نسبیتی

در کار باشد. نتیجه ای که می خواستم بگیرم اینطور است که از حیث قصد قاصد و فاعل لعب تقسیم می شود به مطلق و نسبی و اما از حیث منظر واقعی و نفس الامر اگر نتیجه را بگیریم نه غرض و هدف را بگیریم. از آن حیث امر نسبی نیست، مطلق است. تفکیکی هم که در مقدمات قبل بین هدف گیری و قصد و واقعیت کردیم برای همین است. که از لحاظ قصد دو نوع است، گاهی مطلق است، گاهی نسبی است. این به لحاظ قصد است که این تقسیم را می کنیم. و الاً به لحاظ نفس الامر و عالم واقع امور یا لعب است، یا جدی است.

حکم تکلیفی لعب:

لعبهایی داریم که همه عقلاً آنها را نوعی بازی می دانند. فوتبال و کارهایی که بچه ها می کنند، بزرگترها انجام می دهند، این یک بحث است که در فقه با مصادیقش بحث شده است. یکی هم لعب به معنای مطلق است که زندگی منهای خدا و بدون توجه به خدا است و هر یک از اینها باید از نظر فقهی بحث شود. و اینطور نیست که لعب به طور مطلق حرام باشد. نه لعب به کلاً معنی به هر دو معنا هم حرام داریم و هم غیر حرام داریم. و لذا ما مطلقاً نداریم که بگوییم مطلقاً لعب حرام است. در مورد دنیا نکوهشی که از آیات استفاده می شود این است که این دنیا منهای قصد الهی نوعی بازی است که نکوهش دارد، اما حرام نیست، یک نوع کراهت دارد. این را یک نوع قاعده کلی می شود گفت. همه زندگی دنیا منهای قصد الهی اگر باشد، نوعی لعب است و شاید در آن نوعی کراهت باشد. اینکه لعب به طور مطلق به این مفهوم دوم و نه لعب و بازی بچگانه، نه لعب اینکه همه زندگی دنیا منهای خدا حرام است، نمی شود به این فتوی داد. بگوییم همه کراهت دارد، این هم دشوار است، ولی ظاهر آیات و اینها شاید این باشد.

تعریف لهو:

گفتیم لهو ما یغفل عن الشیء است. لعب ما لیس له یا لا یقصد به غرض عقلایی بود، لعب یعنی عمل و فعلی که یغفل شخصی از شیء دیگری که مهم تر است و چیزی که ما را از یک هدف مهم تر و کار مهم تری باز می دارد. این مهم تر می شود، دو اصطلاح گفت در یک اصطلاح این است که لاهی یعنی آن عملی که موجب پرداختن به چیزی و غفلت از عمل و غرض و هدف و کار دیگری می شود. که این معنای عام است که گاهی هم ممکن است به این معنا در ادله به کار برود. یک معنای خاص تری که دارد این است که کاری که موجب غفلت از کار مهم تری بشود. یعنی سلسله مراتب دارد، ما را از کار مهم تری باز بدارد. شاید بیشتر این اصطلاح دوم متداول باشد و در لغت هم مقصود باشد. ولی هر دو را می شود تصویر کرد. چیزی که شما را از کار دیگری غافل می کند. اینجا غفلت می گوئیم به این امر پرداخت و در اثر پرداختن و ارتکاب این امر غفلت عن شیء آخر، شیء دیگر را نسیان کرد، یا غافل شد. سهو و نسیان و غفلت برای او به چیز دیگری پیدا شد. اما اصطلاح دوم این است که او را غافل

و ناسی از امر مهم تری قرار داد. او را از امر مهم تری باز داشت. که اصطلاح دوم بیشتر شاید رواج و تداول داشته باشد. و انصراف لفظ و انسباق ذهن به این بیشتر باشد. قرآن کریم می فرماید لا تهلكم اموالکم و لا اولادکم. اموال و اولاد که قول نیست لهو الحدیث قول است. مثلاً می گویند مناسب مجالس لهو و لعب باشد، آنجا هم مجلس لهو است، یعنی مجلسی است که آرایش مجلس غافل کننده از ذکر الله است و مطلق است. این مفهوم لهو است.

نسبت لهو و لعب:

لعب گفتیم چیزی است که غرض عقلایی را تعقیب نمی کند. لهو چیزی است که شما را از هدف مهم تری باز می دارد. و لذا اگر لعب را در مفهوم اولیه بدانیم، گاهی هست که یک چیزی لعب نیست، ولی لاهی است. بازی نیست ولی شما را از یک کار مهم تری باز می دارد. و لذا لهو یک دایره اوسعی از لعب دارد. حداقل در بادی امر اینطور است. که لعب آن است که قصد عقلایی ندارد و یا نتیجه عقلایی برایش مترتب نمی شود. لهو ممکن است قصد عقلایی داشته باشد و نتیجه عقلایی هم دارد، ولی او را از چیز مهم تری باز می دارد. این همان نظام اولویت ها در زندگی است. که خطای خیلی از ما ها هم همین است. و کار بسیار مشکل در زندگی این است که آدم اولویتها را بسنجد. و البته غالباً دست خود آدم نیست. ولی اگر دست خود آدم باشد، ممکن است اولویتها را یک جوری تشخیص بدهد. لعب ممکن است کاری فی حد نفسه به حساب نیاید و غرض عقلایی هم داشته باشد. حتی از نگاه دینی بگوییم یک هدف دینی هم داشته، ولی این آقا می توانست به جای اینکه مجتهد بشود، برود مبلغی در کشور آفریقایی بشود. یا این آقا به جای اینکه بیاید فلان کار را بکند، می توانست مجتهد بشود. این مورد مورد فرق می کند. می گوییم این او را از امر مهم تر باز داشت. لهو این است که کمی اوسع است. یعنی چیزی او را از امر مهم تری باز می دارد. این لهو به این معنا است و نسبتش با آن است. در اصطلاحات قرآنی و جاهایی که در فقه مطرح می شود، این است که لهو یعنی چیزی که موجب غفلت از خدا و تکالیف می شود. کار به آن لهو سلسله مراتبی اولویتها ندارد.

اقسام لهو:

لهو دو قسم می شود، لهو مطلق و لهو نسبی. لهو مطلقی که در دین گفته می شود، یعنی چیزی که شما را از وظیفه باز می دارد، این لهو است. و آن لهو نسبی این است که شما را از اولویتها باز بدارد. و لو اینکه مانعی ندارد کسی آن اولویت را کنار بگذارد به کار دیگری پردازد. این دومی مقصود نیست، گر چه از نظر فقهی همه باید بحث شود.